

که سال گذشته بقصد تسخیر قلعه و قصبه قندهار شرط سعی بجای آورد بسبب بعضی موانع دست برداشته موقوف بر سال آینده داشته بود درینوقت باتفاق شهباز خان و غیره بطریق ایلیغار جلو ریز بر قصبه مذکور رسیده با وجود خبردار شدن و تردد نمایان نمودن مخالفان که سرافراز خان و سمندر خان و سیدی سرور حارثان قلعه و قصبه از سر دادن توپ و تفنگ و دیگر آلات آتشباری از اطراف قلعه کوتاهی ننمودند - بهادران کشور گیر و دلارزان قلعه کشا بانواع تدبیر و سعی تهوریها بکار برده اول قصبه را بتصرف والا در آوردند و قریب شش هزار مرد و زن صغیر و کبیر دستگیر شدند - و پانصد اسب و صد شتر با مال وافر و دیگر اشیا که از سرکار خاصه نظام الملک در آنجا بود سوای امتعه واقمشه تجار و رعایا بتصرف مردم پادشاهی درآمد و مال و مبلغهای خطیر بتازاج رفت - و سرافراز خان حارث آنجا بهزاران هراس جان سلامت بدر برده خود را بنظام الملک رساند و نصیرخان اسیران را ازاد ساخته هست بتسخیر قلعه گماشت - بعد ترددات نمایان و محاصره چندگانه که نقب های پای حصار رسیده در فکر پرنمودن بازوت بودند که لشکر کومکی دکهنی ها بسردابی زندوله خان و بهلول خان رسید معینا که از جمله نقب ها یک نقب زبربرجی که ملجاء ارتقدان محصوران بود آتش داده پانصد نفر پرازده بودند مردم قلعه به پشت گرمی کومکیان که از چار طرف بر مورچال ریخته صدای دار و گیر بلند ساختند آشوب قیامت برپا شد از زیر و بالا متصل هم گوله توپ و زبورک و حقه آتش بار و بان شرز افشان و سنگهای فیل را نایل شدن گرفت و

تزلزل عظیم در لشکر افتاد

• بیت •

ز تیر دلیران پیکار تیز • زمین لاله خیز آسمان لاله ریژ
 نصیر خان دل از دست نداده و دست از کارزار برنداشته باوجود
 هجوم چنان خصم و بازیدن تترک گولۀ آتش که از بالا و
 پائین میرسید حملہای صف ربا و فبرد های مرد از ما نموده
 مخالفان را از پیش رو برداشته و مصلحت کار دران دید
 که دران گرمی هنگامه کارزار که غرش و عد توپ و بارش گولۀ
 آتشین هوش تهمتزان روز کار میدرد از جمله نقب های باروت
 فرش شده که سه نقب مصالح آتش زدن آن موجود شده بود
 آتش دهند - درین ضمن اعظم خان که از شنیدن خبر رسیدن فوج
 زندولہ خان یا نار نموده بود رسید و بحضور اعظم خان نقب ها را
 آتش زدند و جمعی زیر دیوار آمدند و برخی همراه برج
 با مصالح آن پریدند - باوجود تزلزل پراندن یک برج و دیوار و تردد
 یورش بهادران لشکر نصیر خان باتفاق فوج تازه رسیده اعظم خان
 محصوران بمرتبہ سد راه گردیدند و بممانعت دنع حملہ یورش
 پیش آمده چنان شرط قلعداری بجا آوردند که جای تحسین
 و آفرین خویش و بیگانه داشت و آن روز قلعه مفتوح نگردید و
 در تردد طرفین ظلمت شب حایل یورش گردیده و تمام شب مزام
 قلعه در برداشتن دیوار از مصالح چونه و سنگ که موجود داشتند
 و مردم پادشاهی در پیر نمودن نقب های دیگر از باروت بروز آوردند
 صبح که تیغ دودمہ آفتاب جهان تاب برای تسخیر ربع مسکون
 نور افشان گردیده سراز برج مشرق بر آورد و مردم قلعه باهم

مصلحت نمودند آخر فردا روز هم این قلعه ها به تسخیر قلعه کشا خواهند در آمد و همه کشته تیغ قهر و سیاست خواهیم گردید صلاح کار درین است که امان طلبیده کلید قلعه را حواله نمایم و خود را از بلای اسیری و طعمه تیر و سنان محفوظ داریم - پس هفت نفر فهمیده کار برای پیغام امان و سپردن قلعه نزد سرداران فرستاده کلید قلعه را سپردند - ده زنجیر فیل و صد و شانزده توپ که از جمله چهار توپ نامی باسم غیر کلاں و غیر خورک (104) و بجلی و ملک ضبط بودند با اسباب دیگر بضبط اولیای دولت قاهره در آمد *

دیگر از مردن طالع صاحب قران ثانی - آنکه چون بعد فوت ملک

عبدالنظام الملک فتح خان پسر کلاں عنبر را که سپهسالار صاحب مدار نظام الملک گفته می شد از سونبی ظن که خواب کن دیر کهن و خاصه کامروایان الکه دکن است غافل گرفته محبوس ساخت و بجای او تقرب خان که از غلامان عمده او بود سپه سالار و خواصخان حبشی را وزیر خود نمود بعده که از تقرب خان موافق چشم داشت بظهور نیامد و دکهنی های دیگر که موافق رویه بزرگان برهمکار که همیشه بانسب استیصال سلاطین خود گردیده اند حمد بکار بردند باز فتح خان را از قید برآوردند صاحب مدار سلطنت ساخت - ازین معنی تقرب خان رنجیده خاطر گشته رجوع باعظم خان آورده بمنصب شش هزاری شش هزار حوار و عطای لک زبده و دیگر انعامات سرافرازئی یافت - صد و چهل نفر دیگر که همراه او از مردم با نام و نشان آمده بودند

(104) ن - عبری کلاں و عبری خورک *

همه در خور پایه منصب و خلعت یافتند - بعده که اعظم خان بقصد بحر بردن ایام برسات طرف بدر و دریافت اراده عادلخان روانه گردید با وجود پیغام مصالحه بمیان آمدن از طرف رندوله خان و دیگر امرای بیجا پور همینکه سه چهار منزل قطع نموده شد روزی بر سر کوهی که بر سر دیهی رفته بودند میان راجپوتان و مقدمان دیده جنگ در گرفت و هر ساعت شعله آتش فساد بلند شدن گرفت و کومک از هر دو طرف میرسید و نایره جدال و قتال افروخته تر میگردد جمع کثیر از طرفین کشته و زخمی گردیدند درین ضمن قریب هفت هزار سوار غنیم بحر داری رندوله خان و غیره سه چهار امیر نامی ناگهانی رسیدند و مردم بقیه السیف کوهی را در میان گرفته بزد و خورد پرداختند و بمرتبه غلبه دکهنی ها ظاهر شد که شهباز خان با پسر خود از اسپان بیاده شده داد مردانگی داده نقد جان را با شصت نفر دیگر در راه ولینعمت نثار نمودند و رشید خان و بهادر خان و یوسف خان با جمعی از راجپوتان بعد جنگهای رستمانه زخم کاری برداشته علم جان افشانی در معرکه کارزار برافراشته بیپوش گشته افتادند - و جمع کثیر دیگر از منصبداران و اجدیان و برق اندازان کشته و زخمی گردیدند حاصل کلام احدی ازان و رطه سالم نجات نیاست و اکثر مردم زخمی نامی را که دکهنی ها می شناختند برداشته دست بدست بطریق تحفه و هدیه نزد سرداران خود بردند - اعظم خان از شنیدن این هنگامه جلو ریز خود را رساند و فوج دکهنی ها راه خود گرفتند اعظم خان را که نظر بر کشتگان و زخمیان افتاد انسوس کنان برای تیمارداری و محافظت زخمیان باقی مانده امر نموده مراجعت کرد -

اگرچه در تدارک این چشم زخم تاخت و تاراج بحیار و اسیر گرفتن
بیستهار در ملک و تعلقه بیجا پور نموده شد اما فایده بجای کشتگان
و زخمیان نداد بلکه روز بروز زیاده ماده نساك و فوج کشی و آدم
کشی بیجاپور و نظام الملکی علاوه فریاد و شداید قحط سالی دهن
میگردید •

ذکر واقعه ممتاز محل بیگم

هفدهم ذی قعدة سال حال ملکه قدسی صفات ممتاز محل
که روح جان پرور و همدم و محرم بستر حضرت اعلی بود بدرد راه
که بعد امتداد ده پهر صبیحة متولد شد ازین منزل فانی بروضة
جاندانی بهزاران حسرت شنافت - ازین واقعه جان کاه کوه کوه
غم در دل پادشاه راه یافت و در تعزیت آن محرم و همدم دیرینه
مدتها با سیفه پراخگر و دیده پراختر بسربردند ترک ملبوسات رنگین
و عطریات و جواهر پوشیدن نمودند و در جشن و ن و جلوس نغمه
و سرود شنیدن را صدای فوحه و ماتم تصور می نمودند و هرگاه
یان می آمد اشک ریزان گشته آه پردرد کشیده بدین زمزمه زبان
را آشنا می ساختند • بیت •

زندگی بهر دیدن یار است • یار چون نیست زندگی عار است
و هرگاه که بر سر مزار آن ملکه ملکی صفات میدرفتنند دریا دریا لولوی
آبدار از چشم گهر بار بر سر قبر آن مرحومه مغفوره می امشاندند و
اکثر میفرمودند که دیگر لذت سلطانی بلکه مزه زندگانی نمانده و
هی نظاره دیدار آن دلدار غمگسار همه نشاط بکسورت و غم مبدل گشته -
و هرگاه در حرم سرا تشریف میبردند اشک ریزان قدم گذاشته پاینده

پرتم همانوقت مراجعت می نمودند و میفرمودند که دیدن زوی
 احدی خوش نمی آید - زهی سعادت مند زنی و خوشحال مردی
 که در ایام حیات با هم چنان نرد صحبت بازند که ایام فراق وجدائی
 بر آنها چنین کار نماید - فی الواقع هیچ نعمت دنیا به از هدم و
 رفیق صاحب تم خصوص چنان غمگساری که در آخرت نیز مسرت
 انزای همدیگر خواهند بود نیست - در خانه داری بیست و یکسال
 چهارده فرزند تولد شد از آنجمله هفت گل گلشن سلطنت باقی
 ماندند چهار پسر و سه دختر یک کرور روبیه در خزانه مغفوره بر آمد
 آنرا با اجناس دیگر دو حصه کرده نصف به پادشاه بیگم و نصف
 بچهار پادشاه زاده تقسیم نمودند *

اعظم خان و تقرب خان از بالا گهات آمده شرف اندوز ملازمت
 گردیدند - درینوقت بعضی رسیدن که فتح خان پسر عذیر بعد از خلاص
 شدن و سپه سالار نظام الملک گشتن در نلامی محبوس گردیدن
 خود موافق دستور ملک حرمان دکن نظام الملک را غافل ساخته
 از زوی دعا و تدبیر گرفته محبوس خود ساخت و حقیقت این
 حسن خدمت بخدمت حضرت اعلی معروض داشت و خود
 را یکی از بندهای مطیع عقیدت کیش و غلامان خیر اددیش
 آن درگاه دانمود - درین اوان معروض گردید که خواجه ابوالحسن
 با لشکر پادشاهی برای انقضای ایام بر شکل در دامن کوهی
 نزدیک ناله که آب بسیار کم داشت چنانچه بخرچ لشکروا
 نمی نمود فرود آمده بود - نهم شهر بوز ماه الهی از بارش سه روزه
 که بیهم واقع شد بمرتب آب ناله طغیان نمود که لشکر را فرصت

تبدیل مکان نداد - و از بالای کوه سیلاب های کوه ربا فرود آمده تمام دامن کوهسار فرو گرفت و لشکر را هیچ طرف راه گریز نماند ناچار دست از همه اسباب برداشته هرچه توانستند برداشتند مع عیال و ناموس که بر فیلان و اسپان سوار بودند خودها شنا کفان با هزاران هواس و خواری ازان آب خون خار جان سلامت بر آوردند و دیگر مردم لشکر که بار بردار و سواری نداشتند و در آب دست و پا زدن نمی توانستند معه زن و فرزند و آنچه داشتند زاد راحله کعبه با خود گرفته از راه نزدیک بدریای شور پیوستند - از خزانه خواجه ابوالحسن زیاده از یک خریطه اشرفی و پنج خریطه روپیه فرصت برداشتن نشد تا به بیچارگان بی سر و سامان که سواری یا بوی خشک شده قحط دیده نداشتند چه رسد *

همدین روزها از واقعه اتریسه بعرض رسید که در همسایگی پرورش خان بارهه باروت فروشی خانه داشت در انبار باروت او آتش از غیب افتاد و خان مذکور با جمعی که در دیوان خانه بارهه بزم بودند از صدمه باروت معه آن خانه پریدند *

ربیع الاولی جشن وزن قمری سال چهل و دویم بدستور هرسال انعقاد یافت - نصیرخان را بعطای مراتب ماهی که در دهکهن ازان عمده تر مراتب نمی باشد سرفرازی بخشیدند - و از سلاطین های اول کسی را که ماهی عنایت نمودند همین بود - چون فتح خان پسر عنبر حبشی نظام الملک را که در محبوس خانه داشت خفه نموده روانه دار البقا نمود و جمعی از امرای دیگر مثل خواص خان و عبدالله خان معلم که نظام الملک

اورا دخیل مصلحت ساخته و سید خلیفه قلعه دار و سادات خان و سیدی بلال مخاطب بشمشیرخان و اعتماد راو و دیانت راو و غیره نوازده نفر را همراه آن مظلوم هم سفر ساخت و جمعی را محبوس نمود و حقیقت را به تمهید آنکه ارتکاب اختیار این عذاب برای رضا جوئی آن جناب بامید نتیجه آن نموده ام بحضور معروض داشت و درج نمود که پسر ده ساله او را برای مصلحت قایم مقام پدر تا رسیدن حکم ساخته ام بعد عرض اگرچه در باطن از نملک حرامی آن ظالم بد مال بسیار بخاطر نگرانی نموده ام اما بتقاضای امور ملکی که از نظام الملک نیز، خیرگی بیدمانی داشتند در جواب نوشتند که ما هم باقی ملک نزدیک بتسخیر رسیده را نظر بر یتیمی و مظلومی پسر او بحال داشتیم اما جواهر بیش قیمت و فیضان نامی نظام الملک را با پسر خود روانه حضور سازد و خلعت معه که بود مرصع که اسلحه مخصوص دکنی هاست و یازده اسب برای او روانه نمودند و مکرر احکام معه سزاولان شدید رو شناس برای آوردن جواهر و فیضان نظام الملک تعیین فرمودند *

ذکر تعیین افواج برای خرابی ملک بیجا پورو فتوح قلعات

چون عادل شاه از راه ناعاقبت اندیشی با نظام الملک بر قلعه شولاپور مصالحه نموده خلاف مرضی پادشاه عهد و پیمان را یکسو گذاشته بود آصف خان را با امرا و راجهای نامدار که به تخریب تفصیل آن پرداختن تحصیل حاصل است برای تنبیه او مرخص ساختند - خبر ارتحال اسد خان در لاهور و جهانگیر

قلی خان ولد اعظم خان در جونه گده بعرض رسید *

جشن وزن شمسی سال چهل و یکم بدستور مقرری منعقد گردید - آصف خان که نزدیک قلعه بهالکی رسید قلعدار آن جا یک روز دست و پا زده راه فرار اختیار نمود و تمام اسباب و ذخیره قلعه سوای آنچه بدان حادثه تازاج رفت مبلغ خطیر واصل سرکار گردید چون بتقاضای مصلحت ملکی چنان قرار و حکم شده بود که هرچه قلعه عائل شاهیه بتسخیر در آید حواله متوسلان فتح خان که در آن ضلع اقد نمایند آن قلعه را حواله منسوبان لو که در قلعه اوده گیر بودند نمودند و از آنجا کوچ نموده نزدیک قلعه گلبرگه رسیدند - بعد - میر اطراف آن مصلحت در محاصره او ندانسته متوجه بیجاپور شدند - مابین راه رزاق الله نام از اعیان عادل شاه با نوشته و پیغام صلح باظهار ندامت و اعتراف نقصیرات گذشته و التماس عفو جرایم مع قبول پیشکش لائق رسیده ملاقات یمین الدونه نمود از آنکه رزق الله نام مردم کم زبان بوده بمجرد رجوع مصالح در تن دادن التماس او مصلحت نبود رسول مذکور مایوس مراجعت بیجا پور نمود *

شبه از وقایع حضور آنکه - پادشاه زاده محمد شجاع که برای رساندن تاهوت والده ماجده بدار السلطنة رفته بود رسانده آمده ملازمت نمود - چون فتح خان حبشی در ارسال جواهر و فیلان تکامل و ززیده بود وزیر خان را برای تنبیه و گوشمال آن بدمال مرخص فرمودند - و تقریب خان دکهنی را که با فتح خان از قدیم ایام عداوت داشت با ده هزار سوار و چند امیر دیگر همراه

دادند - چون آصف خان بهای قلعه بیجاپور رسید و بتواری قلعه گیری
 پرداخته امواج عادل شاهی از اطراف بطریق قزاقان گریز میا
 نمودار شده خود را بر فوج پادشاهی می زدند - هرگاه بهادران قلعه
 کشا بر آنها حمله می آوردند رو بفرار می نهادند •

درین ضمن مصطفی خان ولد ملا محمد لاری که از امرای
 معتبر محیل بیجاپور بود خفیه پیغام اظهار اخلاص و فدریت
 خود نسبت به بادهای پادشاهی و تسلی آنکه درین زودی
 قابوی یافته یکی از دروازه ها را نموده لشکر اندرون خواهم
 گرفت بمیان آورد بعد از چند روز محمد رضا نام فرزند خود را
 شب جریده فرستاد که نزد پمیر الدوله آمده قسم های مغلظه
 خورده عهد موافقت و وانمودن دروازه بر قابوی وقت نموده
 رفت و هر روز و هفته بعدرهای مختلف می گذاردند و بوی
 صدق ان مقال و راستی آن پیام بمشام منتظران موعود نمی
 رسید - و سواي آن مصحوب شیخ دبیر نام که از دبیران وازدار
 عادل شاه بود پیغام صلح بمیان آمد و مدت در دفعیه گذشت
 آخر معلوم شد که همه تدبیر و تزویر عادل شاه است و آصف خان
 در تنگ آوردن محصوران و در دادن نقب ها و مورچال بیشتر از سابق
 کوشیده - بعده مصطفی خان علانیه نزد پمیر الدوله آمده پیغام
 اظهار زداست و قبول پیشکش بقدر استطاعت نظر بر خرابی و
 ویرانی ملک که از دست اندازی و بایمالی و غارت لشکر ظفر
 پیکر باقی در ملک و مال رعایا نمانده نمود - آصف خان باتفاق
 بی نفاق همه امرا کنکایش بمیان آورد بقبول چهل لک روپیه که

فی الحال نظر بر حال و احوال ملک و رعایا در سرکار عاید ساخته
 تعهد اطاعت آئینده نوشته بدهند مقرر گشت - و تعهد و عهد نامه
 از هر دو طرف مصوبه نموده بهادر خان و یوسف خان و غیره را
 در جنگ کهی چنانچه بتحریر آمده زخمی از میدان برداشند
 برده بودند طلبیده سپردند - و شیخ عبد الرحیم نام را که از معتمدان
 یمین الدوله بود با خود برد که تعهد معه مبلغی از جمله چهل
 لک روپیه همراه او ارسال دارند - و موسی الیه را دو روزه در قلعه
 مهمان نگاهداشته روز سیوم بعذر و دفع الوقت که متعاقب همراه
 مردم خود تعهد و مبلغ ارسال می داریم خالی برگردانند - روز
 دیگر دو نفر چرب زبان حراف معتبر نزد یمین الدوله آمده پیغام
 بعضی استدعا رساندند - آصف خان آرا نیز قبول نموده وقت
 برخاستن پارچه کاغذی زیر مسند گذاشته رفتند مضمون آنکه یازان
 که برای مذکور صلح آمده بودند عمده مطلب آن بود که احوال
 سپاه و اسبان و عسرت لشکر که از سبب باقی ایام قحط و فرمیدن
 غله عسرت تمام عائد حال سپاه گشته بود بجز پوست و استخوان
 در تن و بدن حیوان ناطق و غیر ناطق پیدا نبود در یابند -
 بعده که بر حقیقت لشکر آگاهی یافته پیش هیچ اسپ برگاه
 ندیدند و بوی ماکولات و دود هیچ مطبخ بمشام و نظر آنها در نیامد
 رفته از قرار برگشته و بی سبق را واژگون خواندند و صلاح دادند که
 آخر سپاه آنگاه آمده برخاسته خواجه رفت - لهذا بعذر و غدر دفعیه
 می نمایند - ما را چون بندگی باطنی باین درگاه است از اصل
 کار خبردار ساختیم حاصل کام آخر چنان شد که از گفتگوی غدر امینز

ناتره قتل و جدال و نرود یورش روز بروز زیاده می گردید و ایام محاصره بامتداد کشید * و در مدت ایام نرود چهار جنگ نمایان که دکهنیا از اندرون و بیرون قلعه هجوم آورده گاه غافل و گاه خبردار ساخته بر سر لشکر ریخته دان شجاعت می دادند رو داد - چون رسد غله نمی رسید و اثر گرانی باقی بود و هر جا که در آن نواح غله و خرمن گاه سرکار عادل شاه و فرورختنی بود هر چه توانستند بقلعه برده بودند - باقی را پاک سوخته اثری از آذوقه جان دار نگذاشته بودند و گاه گاه مشمت گاه که برای اسپان میسر می آمد اسپان از ملاحظه آنکه اگر تمام شود باز میسر نخواهد آمد بنگاه آن قانع می شدند همه اسپان از لاشری قادر بر حرکت یکت قدم اگر همه برآه عدم باشد نبودند - لهذا دستور اعظم صلاح دران دید که دران سال خود را طرف ضلع آباد بیجا پور رسانده هم چارپا و آدمیان را از عذاب برآرد و هم بخرابی و غارت ملک پرداخته در تلافی حیلله بازی دکهنیا پردازد - لهذا از انجا کوچ نموده راه کنار دریا اختیار نمود - و طرف رای باغ که الحال بمرتضی آباد موسوم گشته و بسیار سبز و خرم آباد بود خراب و تاراج کنان مرحله پدما گشتند - هر جا زمین کشته و زراعت بنظر می آمد در چشم برهم زدن بصورت نا کشته می ساختند و بسم اسپان از سرفو بقلبه رانی آن می پرداختند و خانها و قصبه و بازار آباد را بمرتبه ویران می نمودند که قابل کشت و کار می گردید - و در اسیر نمودن تن و مرده صغیر و کبیر رعایا و روانه ساختن آنها بدشت عدم و ناکامی تقصیر نمی نمودند - بهر حال بدین حال محال آباد تعلقه بیجاپور را

بصورت دیگر معمورهای غیر مسمی میگردانند تا آنکه موسم برسات
رسید و اثر آبادی در آن ملک نماید و گاه و دانه در آنجا یافت
نمی شد متوجه ملک بادشاهی گردیدند - و از شولا پور گذشته
چهارذی نمودند •

از رویداد حضور آنکه بعد تعیین وزیرخان چنانچه گذشت
ابوالفتح نام فرستاده فتح خان مع عرضه داشت مشتمل بر روانه
شدن عبد الرسول پسر آن نابکار ستمگار با جواهر و فیلان و التماس
موقوف نمودن تعیین فوج رسید و حکم توقف وزیرخان صادر گردید -
و بعد رسیدن عبد الرسول مع سی زنجیر نیل و نه اسپ و جواهر
بقیمت هشت لک روپیه خلعت و کهور مرصع و یک زنجیر نیل
مرحمت نمودند و مورد دیگر عنایات گردید •

ذکر سوانح و جشن سال ششم از جلوس مطابق

سنه هزار و چهل و یک هجری مشتمل

بر نمودن مراجعت از برهانپور بدارالخلافة

جشن آغاز جلوس سال ششم اواخر ماه شعبان سنه هزار و چهل
و یک باهتمام کار پردازان بائین هر سال باقسام آرایش زینت گرفت
و سلاطین و امرا اداب تسلیمات بگذرانند نذر و پیشکش بجا آورده
و هر یکی در خور پایه و قسمت کامیاب و کام روا گردید و جمعی
از شعرا و صلحا بغیض رسیدند مجموع پنج لک روپیه پیشکش و
نذر از نظر گذشت - بیست چهارم رمضان سنه هزار و چهل و یک
(۱۰۴۱) از برهانپور متوجه دارالخلافت اکبر آباد شدند
عبد الرسول پسر فتح خان را مرخص فرموده صوبه دکن به پمپن

الدوله مقرر نمودند - چون بحسب اختیار نمودن جدائی از رگان قبول نمود مهابت خان را طلب حضور و بصوبه دکنی مامور فرمودند - و بنام آصف خان حکم رفت که خان زمان را در دکن بر سرکار گذاشته خود را قبل از رسیدن مهابت خان بحضور رساند - نصیر خان را صرغه مالوا مقرر نمودند و به پنجاب کوچ و هشت مقام کنار اکبر باد رسیدند - بعین الدوله از دکن آنجا رسیده با پسران و هسراهان ملازمت نمود - برای ساعت هشت مقام نموده غره ذی الحججه داخل دارالخلافه شدند - عبد الله خان ولد خان جهان را که بسبب کبر سن التماس صوبه اری بهار نموده بود مقرر فرمودند - مهابت خان از دهلی رسیده بعد ملازمت روانه دکن گردید - در مجلس فاتحه انقضای سال مهد علیا لک روپیه بمستحقان ذکور و اناث بطریق بالمناصفه رساندند و هر سال همین مبلغ را برای ارباب استحقاق بنام آن مغفور مقرر فرمودند *

درینولا مزده فتح هوگلی بندر شرقی که از تصرف فرنگیان بضبط بندهای پادشاهی در آمد بعرض رسید - تفصیل این اجمال بطریق اختصار آنکه فرنگیان در هوگلی که از راج محل بنگاله بیست کره واقع است بسبیل تجارت مسکنی داشتند - در ایام سابق پارچه زمین برای نگاهداشتن اقمشه و بودن خود التماس نمود - در آنجا حصار بخته با برج و باره ساخته آلات توپخانه فراهم آورده معبد خانم که کایسا گویند بنا نهاده بمروز ایام قدم از جاده اطاعت بیرون گذاشته بمضرت حال مسلمانان آن دیار و ایدای مسافران پرداختند - و روز بروز در استحکام آن مکان میکوشیدند - از جمله

افعال شنیع آن قوم اینست که در همه بگذار کنار ساحل که دارند از مسلمانان و هندو رعیتی که آباد می سازند دیگر ضرر مالی و جانی بآنها نمیرسانند مگر آنکه همین که یکی از باشنده‌های آنجا باجنل طبیعی در گذشت و از فرزند نایاب ماند آنرا با مال او در سرکار خود بضبط در آورده و از ثواب خوردن سال را خواه سید خواه برهمن باشد نصرانی و مملوک خود می نمایند چنانچه تا حال در بگذار کوکن دکن و کنار دریا که قلعه و حکومت دارند معمول آن گروه شقاوت پزیره است - و با وجود علم این ظلم از طمع بهمرسانیدن قوت مسلمانان و هندو همه قوم در تعلقه آنها رفته آباء می شوند - دیگر فقیر را در ملک خود راه نمیدهند اگر نادانسته فقیری در آنجا وارد گردید اگر هندو باشد آن قدر بایزای او میکوشند که زنده خلاصی او متعذر است و فقیر مسلمان را بعد حبس و تصدیع دادن چند روز خلاص می سازند - و مسافری که از آن راه عبور نماید و تنباکو در وقت تفحص اشیای او برای محصول برآید در تنبیه او و خفت تقصیر نمینمایند - چرا که تنباکو را اجاره داران مقربی میفروشند و مسافر همان قدر که بخورد همراه بردارد و معبد خانه آنها برخلاف بتخانه هندو بحسب ظاهر در کمال صفائی که شمعی کافوری بر روی آنجا می سوزند بنظر آمده - صورت حضرت عیسی و مریم را علی نبینا و علیهما السلام باعتقاد فاسد خود بچندین صورت از چوب و رنگ و روغن بزیانت تمام ساخته اند - اما در کلیسای انگریز که آنها نیز نصرانی اند صورت بطریق اصنام نمی باشد - محراب اوراق مکرر در آن مکان و بگذار وارد گشته باعلیای آنها صحبت داشته مذاکرها نموده - حاصل کلام وین

بی اعتدالی آن جماعه بعرض رسید قاسم خان را صوبه دار بنگاله مقرر فرمودند - وقت بخصت خفیه برای استیصال آن قوم و تسخیر آن قلعه مامور فرموده بودند قاسم خان بعد رسیدن آنجا بمرور ایام و تدبیرات صائب بمحاصره و تسخیر آن پرداخته بعد سعی بسیار که بتحییب تفصیل آن قلم را آنچه داشتن بطول کلام منجر میگردد بدست پای نواره و لشکر کشی از راه خشکی و دریا به پیکار آن مدبران پرداخته در محاصره سه ماه بنای هستی غرور آن جماعه را با قلعه از پا در آورده و قریب پنجاه هزار نفر از رعایای آنجا پناه بقاسم خان آورده از آفت هر دو طرف مامون گردیدند - و ده هزار نفر از فرنگیها و رعایا بمعرض تلف در آمدند - هزار و چهار صد فرنگی اصیل و جمعی که بجبر نصرانی گردیده بودند به اسیری در آمدند - و قریب ده هزار کس از رعایای بیگناه و محبوسان آن جماعه آزاد گردیدند - و زیاده از هزار مسلمانان از لشکر پادشاهی در آن محاصره و کارزار بدرجۀ شهادت رسیدند *

لشکرخان از صوبۀ کابل آمده ملازمت نمود - چهار هزار اشرفی و لک روپیه مع چند اسب پیشکش گذراند - و صوبه داری دهلی مقرر گردید *

دیگر از فتوحات غیبی عهد آن شهنشاه کشور کشا تسخیر قلعه کالنه است که با هفت پرگنۀ نظام الملکی که شش لک روپیه محصول آنوقت داشت و الحال بمسکار کالنه صوبۀ خاندیس در دفاتر نوشته می شود بلا تردد تیر و سنان بتصرف در آمد - محبوسان از تفصیل آن می نگارند که بعد ظهور ظلم و تعدی فتح خان

که همه امرا و منصوبان دور و نزدیک نظام الملکی ازونفرت اختیار نمودند و به تزلزل درآمدند محمود خان حارس قلعه کالنه چندق روز سر از اطاعت فتح خان بپچیده آخر کار از ملاحظه جان خواست که بوسیله ساهو بهوسله پدر سوای مقهور که تمام ضلع کوکن در جاگیر و تصرف او بود با فتح خان رابطه تام داشته باطاعت آن ظالم درآید خان زمان پسر مهابت خان که به نیابت پدر در دکن بود ازین معنی اطلاع یافته بمیر قاسم قلعه دار فتح آباد سرکار آسیر که قرب جوار کالنه واقع است خطی نوشت که محمود خان را رهنمونی سپردن قاعه بمتوسلان درگاه بادشاهی نماید - میر قاسم آنچه بایست درین ماده بمحمود خان نوشت - و بعده که بحسب طلب محمود خان بقلعه کالنه رفت بوجوه تسلی او نموده و وعده و امید ها بمیان آورده فرمان پادشاهی بنشان آنکه کف دست بر فرمان وقت سپردن فرمان زنند طلبیده قلعه را بتصرف والا مع محاللات آن در آورد - محمود خان را منصب چهارهزاری دو هزار سوار و پنجاه هزار روبیه نقد مع منصب دو پسر او عطا فرمودند - چون خبر واقعه قاسم خان که بعد از سه روز از مفتوح ساختن بادشاهی در بگ ازین جهان رخت بملک صمات کشید بعرض رسید نیاب او اعظم خان مقرر گردید *

درین اراء حاجی محمد جان قاسمی این آمده قصیده
غوا گفته ملازمت نمود بانعام و منصب و خطاب ملک اشعرا
سرافرازی یافت *

درین سال کرده سلطان صبیح سلطان پرویز بعقد دارا شکوه

در آمد هفت لک روپيه چهار آورد و از آرایش بزم نشاط و چراغان
و آتش بازی و جوش و خروش اهل نغمه و رامشگران حور تمثال چه
شرح دهد - اعزاء خان ترکمان از عادل شاه رنجیده خاطر گشته
بحضور رسیده بعطای منصب و خطاب قزلباش خان و بیست
هزار روپيه نقد سرافرازی یافت - محمد معصوم کاپلی بمنصب
هزار و پانصدی و خطاب اسد خان مفتخر گردید *

از واقعه صوبه بهار بعرض رسید که هفتاد و شش بتخانه نواحداش

معمار و مصالح بقاء مساجد شد *

چون در ایام تشویش انتقال سلطنت جنت مکانی نذر
محمد خان چنانچه بذکر در آمده با از بکن بیداد بتاخت و تاراج
کابل و اطراف آمده در استیصال و خرابی ملک و مال و رعایا
تقصیر نموده بود حضرت اعلیٰ باوجود قادر بودن بر تلافی و انتقام
سوی لطف و مدارا و تدارک بر عکس بعمل فیار کردند - بعده که
نذر محمد خان وقاص حاجی را مع نامه عذر آمیز بامید عفو
ارسال داشته بود وقت رخصت او تربیت خان را با نامه سرایا
لطف و یاد بود لک روپيه و تحف هندوستان همراہ دادند - کدخدائی
پادشاه زاده محمد شجاع با صبیغ رستم میرزا صفوی بمیان آمد و
لکها باریاب طرب و مستحقان بی بضاعت رسید - و از خرچ
مبلغها که بصرف چراغان و آرایش بندی تمام شهر و آتش بازی
در آمد چه شرح دهد که تحصیل حاصل است *

درین سال محمد علی بیگ که از نزد غفران پناه شاه عباس

با سوغات قیمتی سه لک روپيه آمده بود رخصت فرموده جمله یک

لک و پنجاه هزار روپيه نقد و ديگر عذايات مرصع آلات و غيره با و رساندند و همراة او صفدرخان را بطريق سفارت مع چهار لک روپيه سوغات و نامه محبت عنوان متضمن بر تعزيت و تهنيت و بر سرگذشت خان جهان لودي و درياخان و فتح هشت قلعه دکن و تسخير بندر هوگلي از تصرف نصرانيان و پند و نصائح در باب منع سياست زياد بايني که پدران بفرزندان نويسند کفايه و مراحه درج نموده نزد شاه صفي فرمان رواي ايران روانه ساختند زباني نيز کلمات بعضي پند و اندرز در ماده خدا ترسي از طرف خون ريزي فاحق که دستور و روپيه شاه ايران شده بود خصوص از سفاكي شاه صفي که زياده از جد و آباي او اشتهار يافته بود پيغام نموده مرخص ساختند - چون ايام عرس مهد عليا بميان آمد حکم شد که مبلغ شش لک روپيه براي اخراجات محجر نقره و قناديل طلا و ميना و ديگر لازمات مع لک روپيه مقرزي مستحقان از خزانه بدهند - درين ايام اثرويا و طاعون در شهر ظاهر گرديدن و روز بروز زياده مي شد بعد از قلعه مع خدمه محل برآمده کنار دريا نزول فرمودند بعد از چندگاه رو بتخفيف آورد که باز مع هشتم و خدمه محل داخل قلعه ارك دارالخلافت شدند •

جنگ نمودن بادشاه زاده محمد اورنگ

زيب بافيل که بحسب اتفاق رو داد

درين سال بدستور هر سال جنگ فيلان کوه تمثال زير چهارده حکم فرمودند و بخاطر عالي چنان گذشت که همه پادشاه زاده هاي گرامي قدر سوار اسير شده سير جنگ فيلان نمايند - و پادشاه

شاه جهان بادشاه (۴۷۵) سنه ۱۰۴۱

زاده فیل افکن و شیرشکار محمد اورنگ زیب اسپ خود را
نزدیکتر بفیلان آورده از مستی باده جوانی و شجاعت از مردو فیل
مست که باهم آمیخته بودند اصلا توهم و اندیشه بخاطر راه نداده هر
ساعت اسپ را بیشتر میبرد تا آنکه یکی از آن هر دو فیل کوه ربا
برپادشاه زاده حمله آور گردید چون نزدیک رسید آن کوه وقار
با حوصله از جای خود نجنبید و به مقابل آن بلای سیاه استاد

• بیت •

بمردی ز جا یگ سرمو نشد • ز پیش چنان بیل یگ سونهد
ز تمکین سرشته ز بس بیکرش • نه جنبید جز نبض از پیکرش
با وجود آنکه هنوز مرحله عدو او بحد تکلیف شرعی نرسیده بود
بتایید فضل حافظ حقیقی با روی جلالت موروثی را کار فرموده
بضرب برچهی فیل شکار به پیکار آن کوه تمثال پرداخته پیداشانی آن
دبو نژاد فلک هیکل را مجروح ساخت • بیت •

بتکلیف فطرت دلیری نمود • به سنی که تکلیف بروی نمود
درین سن اگر بودی انرا سیاب • همی گشتی از دیدن فیل آب
از مشاهده آن حال نظار گیان ملکوت مهر از لب سکوت برداشته
بهرازان آفرین زبان کشادند و از چهار طرف چهار قل برای دفع چشم
زخم او خوانده بر دمیدند - و آن عفریت نژاد دندان از خوردن
زخم زیاده خشمناک گشته با وجود سردان چرخي و دیگر آتشبازی
و انداختن گرز و زدن کجک و دیگر اقسام حربه پادشاه زاده را مع
اسپ بیدریغ زیر دندان در آورد و آن فونهای گلشن کامرانی بمدد
همت تهوری و شجاعت موروثی از اسپ جدا شده باز همان لحظه

بچستی و چالاکي تمام دست بقبضه شمشير نموده باز ديگر بر فيل کوه پيکر حمله آورگريد و پادشاهزاده محمد شجاع از ملاحظه آن حال باوجودي که از هجوم و ازدحام خلأق که بالاي هم مي افتادند بان راه تردد نبود و از درد آتشبازي آدم آدم را نميديد خواست که خود را نزد برادر والا قدر رسانده مدد نمايد - چون نزديک رسيده از زور بازو صف ازدحام بردريد از صدمات و آتش فشاني اطراف اسپش چراغ با گريد و او نيز از بالاي اسپ افتاد - درين وقت راجه چيسنگه خود را بفيل رساند اگرچه از رم نمودن اسپ او نيز نزديک بود که بيفتد اما بهر وجه خود را نگاهداشته برچهي چند متواتر بر فيل زد و معاگرز بود ازان و ديگر بندهاي جلوي خاص زير صدمه گرز و حربهاي ديگر گرفتند درين ضمن فيل حريف او برو حمله غلبه آميز آورد باز آن فيل ديو صورت عفریت سيرت از صدمات اطراف مغلوب و هراسان گشته رو بفرار آورد - هر دو شاه زاده محض از فضل حافظ بيهمال از چنگ آن بلاي ناگهان نجات يافتند - و پادشاه گردون وقار از محفوظ ماندن هر دو پادشاهزاده نامدار هزاران شکر بدرگاه کردگار بدل و زبان بجا آوردند و هر دو گوهر درج سلطنت را تنگ در آغوش شفقت گرفته فرمودند که پادشاهزاده محمد اورنگ زيب را با شرفي بوزن در آرند و به پنج خريطه اشرفي سنجيده بدرويشان و مستحقان رسانند *

چون فتح خان پسر عنبر حبشي چنانچه بتحرير درآمده بهبود کار خود در اطاعت پادشاه ملک سپاه ديده عيد الرسول پسر خود را بحضور فرستاده کار پردازان پاي تخت را رسيله عفو جرائم

ساخت حضرت اعلیٰ بعضی محال نظام الملک را که بساهو نظر بر تقاضای وقت عطا فرموده بودند باز بار بدستور سابق مرحومیت و بحال نمودند - و ساهوی واژگون بخت آزرده خاطر گشته نزد عادل خان به بیجا پور رفته باعث فتنه و فساد تازه گردیده درخواست مدد برای تسخیر دولت آباد نمود و لشکرگران و مصالح قلعه گیری از عادل شاه گرفته روانه دولت آباد گردید - از آنکه در آن ایام بسبب انقضای سالهای قحط و اختلاف وضع روزگار تدبیر در قلعه نمائده بود و فتح خان میدانست که امرای نظام الملک بحسب خونریزی و سختی سلوک او با او وقت محاسره رفاقت بلائفاق نخواهند نمود از شنیدن خبر رسیدن لشکر بیجا پور متوهم خاطر گشته عریضه بخدمت خان خانان مهابت خان مشتمل بر خبر روانه شدن فوج بیجا پور بسلسله جنبانی ساهوی سیاه رو و اراده سپردن قلعه دولت آباد به بندهای پادشاهی و طلب نمودن خان خانان نوشته روانه نمود - خان خانان برین مزده خاطر خواه خود مطلع گشته اول خان زمان را با جمعی از بندهای درگاه روانه دولت آباد ساخت و از عقب خود نیز مرحله پیمای گردید - خان زمان چون در منزل دولت آباد رسید خبر رسیدن فوج ساهو بر سر راه باراده باطل حائل گردیدن شنید نراسپ برادر خود را با دلیر همت و دیگر همراهان برای مقابل شدن سره اران بیجا پور تعیین نمود - و خود هم ترتیب فوج نموده برای پیکار آن فوج مستعد گردید بقصبه پهلومری (105) نارسیده

گرد سپاه بیجا پور ظاهر گشت و اول با لهر اسپ بعد با خان زمان پای دار و گیر بمیان آمد و بعد زک و خوردن مردانه که از هر دو طرف جمعی کشته و زخمی شدند فوج دکن هزیمت خورده هفت کوره آن طرف دولت آباد رفته فرود آمدند - دو کروهی کهزکی خان زمان نزول نموده سرداران بیجا پور نظر بر مآل اندیشی با فتح خان پیغام و مصلحت بمیان آوردند و موافق رویه بد عهده و پیمان شکنی آن قوم باهم صلح باین شرط نمودند که فتح خان سه لک روپیه بساغر با چند سراسپ برساند و آنها ذخیره قلعه و غیره بمدد خود بالای قلعه رسانند و از بالا و پائین بر لشکر پادشاهی گولہ توپ و تفنگ و سنگ باران و تیر و سنان باریدن گرفت - خان خانان از شنیدن این خبر چون مار بر خود پیچیده خان زمان را نوشت که برای تسخیر قلعه و تادیب بیجا پوریان کمر هست بسته به بستن مورچال و کندن نقب پردازد و بر لشکر عادل خان تاخته از پای قلعه برخیزانده نگذارند که ذخیره بالای قلعه رسانند و خان زمان بعد رسیدن نوشتجات خان خانان خود را بنظام پور رسانده ب فکر برداشتن لشکر دکنی و تردد پیش برهن مورچال پرداخت و بمواری مکر هرجا اثری از لشکر بیجا پوریان می یافت علف تیغ و طعمه تیر و سنان می ساخت - فتح خان مصلحت دران دید که خیریت خان بیجا پوری را که از امرای صاحبزادی دکنی گفته می شد با شش صد سوار اندرون قلعه گریست و مکرز فوجهای طرفین بر یکدیگر روز و شب تاخت می آوردند آخر دکنیها هزیمت یافته ازان نزدیکی برخاستند و

خان خانان نیز با فوج برای بند نمودن راه رسد غله و ذخیره قلعه مقرر کرده خان زمان را با پنجهزار سوار برای مقابله فوج بیجاپور تعیین نمود و دیگر سرداران را برای دواندن نقب و پدش بردن مورچال جایجا قرار داده به سرانجام دیگر مصالح قلعه گیری کار فرما کردید اگرچه قلعه گردون اساس دولت آباد که نه قلعه پایه پدایه از سنگ خارا مدور یک لخت تراشیده و سر بر فلک برین کشیده نه آنچنان قلعه ایست که وصف او بزبان خامه و بیان درآید یا از تردد مصالح محاصره قلعه و زینه و یورش و نقب رساندن تسخیر آن باحاطه قبول عقل در آید اما از آنکه خالی شدن قلعه از ذخیره بمدد طالع و اقبال پادشاه عدو مال قلعه کشا باعث امید مفتوح گردیدن و تقویت دل‌های بهادران قلعه گیر گردیده بود امرای جان فثار دران محاصره مصدر تردد نمایان گردیدند و علی الرغم همدیگر کوشیده در تسخیر آن می خواستند که بر معاونت چرخ خونخوار سبقت جویند و یاقوت حبشی که اول غلام نظام الملک بود بعده بقصد نوکری پادشاهی رجوع آورده در زمره بندهای این درگاه در آمده خدمت می نمود خواست که سیاه روئی خود را برعایت بازگشت جانب حق نیک قدیم بمرخ روئی مبدل گرداند اول بفکر رساندن ذخیره بقلعه از طرف مورچال خود افتاد و نتیجه او بر روی کار آمد از آنکه گفته اند که سیاهی روز ازل بشستن آب تدبیر زائل نگردد از شهرت اینکه باعث مزید سیاه روئی او گردید ثبات قدم نتوانست و زید و مثل غلامان گردیز یا از لشکر بر آمده خود را نزد مالکان خویش رسانید و جفتهای

که در شبانه روز بر سر رساندن رسد غله بقلعه میان هر دو فوج رو میداد آدم کشي بميان مي آمد و همچنان براي ممانعت رسيدن غله بلسکر پادشاهي افواج بيجاپوري شوخي نموده سر راه مي گرفتند و بر مورچال مي ريختند و مردم را طاع مي نمودند و ترده نمايان دران قتال وجدال از هر طرف بظهور مي آمد و جانهاي شريف بباد فنا ميرفت تا کجا بشرح تفصيل آن توان پرداخت - درين ضمن کپيلوجي نام دکهنی که او نيز از مدت رو باين جناب آورده بدولت پنجهزاري پنجهزار سوار رسیده بود بدستور ياقوت از لشکر پادشاهي برخاسته داخل فوج عادل شاه گرديد - و از بيوستن او دکهنيا مستظهر گشته شبي بقصد رساندن چهار صد گاو رسد بر قلعه بر سر لشکر پادشاهي شورش عظيم آوردند و بهلول خان که سردار عمده فوج بيجاپور بود و ندير هاي ياقوت و غيره از چار طرف بر مورچال ريخته صدای دار و گير بلند ساختند و امتداد جنگ تا دوپهر روز انجاميد و سرها چون گوي غلطان زير نعل اسپان بهادران سي غلطيد و کار بجائي رسيد که خان خزان و همه سرداران سوار شده قدم بعرضه کار زار گذاشته مقابل دکهنيا صف آرا گشتند و از گرد سپاه موافق و مخالف ابر آسا آسمان ديگر نمودار گرديد و خورشيد از ميان نا پديد گشت * بيت *

زگرد سپاه آسمان گشت ميخ * همه گرز باريد و پولاد تیغ
غبار زمين بر هوا راه بست * عنان سلامت برون شد ز دست

دران نبرد گاه دوسه سردار مثل جگناتيه را تهور و غيره و جمعي از راجپوتيه و بعضي مسلمانان روشناس نقد جان در باختند آخر

بهلول رو بفرار آورد و شادمانه نصرت طرف خان خانان بنوازش درآمد و اسب و آدم بسیار دکهنیها قتل و اسیر گردیدند و فوج پادشاهی بلا فرصت بر سر بهیر مخالفان تاختند و در آنجا نیز صحابه صعب بمیدان آمد و غنیمت و افرمغ انبار غله که برای رساندن بالایی قلعه فراهم آورده بودند بدست لشکریان افتاد و آنچه نتوانستند برداشت آتشها زدند - درین وقت فتح خان که مورچال لشکر را از فوج خالی شنید فرصت وقت را از دست نداده از قلعه برآمده بر مورچالی که نقب آن تا پای حصار قلعه رسانده بودند ریخت و شور و غلغلۀ عظیم بر بیم بلند گردید و خان خانان از شنیدن آن مع بهادران جان باز یکه تار خود را رساند و از هر جانب مبارزان رزم جوی آتش خوی جلوریز رسیدند و از صدای نفیر و گونای رهبر گذاز و آوار سم ستوران تیز رفتار و های و هوی جوانان جان نثار افسون فرار بران دکهنیهای حیلۀ سازد میدند و فتح خان افتان و خیزان خود را بقلعه توانست رساند و پاره اسباب مورچال بغارت رفت - چون چند روز کهی بر لشکر نرسیده بود بل از جنگ شب و روز لشکریان را فرصت زیر، از پشت اسب فرود آوردن نمیدادند تا با آوردن گاه و هدیه چه رسد خان خانان خان زمان را با فوج گران بجهت آوردن کهی روانه ساخت و دو هزار سوار برای قراولی ما بین راه که از رسیدن فوج ناگهان خبردار باشند نگاه داشت - لشکر بیجا پور از شنیدن این خبر چون گرد باد بر فوج پادشاهی تاختند و با فوج قراولان جنگ در گرفت و بعد رسیدن مدد و کشش چندی از هر طرف کهی بلشکر رسید چون نقب طرف خان زمان از

باروت انداخته شده بود نهم شوال قرار یافت که وقت صبح آتش دهند - و فرمودند که همه سرداران مع بهادران جانباز برای یورش حاضر شوند - عمل و فعله مورچال جلدی نموده هنوز که اثر تاریکی بود و برای یورش فوج و مردم آبرو طلب بر سر کار نرسیده بودند باروت را آتش دادند و باوجود پریدن بیست و هشت درعه دیوار بسبب تاریکی که برخاستن غبار علاوه آن تیرگی گردید و از نرسیدن مردم کار طلب قلعه کشا احدی جرأت داخل شدن نمی نمود و محصوران خبردار شده از گولگ تفنگ و حقه آتش و بان آتش فشان گشته با مصالح چوب و تخته و هرچه بدست آمد به توده بستن راه پرداختند خان خانان از مشاهده آن خود کمر همت برای یورش بست و با همراهان خواست خود را بدم بزدن سنگ و آتش زند امرای دیگر مانع آمده غیرت را کار فرموده نزدیک بصبح از هر طرف هجوم آورده با جمعی از مغلان و راجهوتان و مبارزان جان سپار و قلعه کشایان شیرشکار حماء آور شده سینه را سپر بلا ساخته بر محصوران تاخته بعد بکار آمدن جمعی داخل حصار شهر پناه که به عنبر کوت مشهور بود شدند و آن جماعه جمع کثیر را بکشتن داده فرار اختیار نمودند و خود را بخندق مهاکوت رساندند - و مردم پادشاهی به نسق و بندوبست مورچال اندرون حصار پرداخته حربیلیهای عنبر و یانوت را ملجا و پناه خود ساخته راه نردن را بر محصوران دست و پا باخته از سابق تنگ تر ساختند و آنچه ذخیره آتش بازی اندرون آن حصار یافتند متصرف شدند - و مگر توپهای آن بر مستحصان قلعه دریم بستند - اگرچه هشت قلعه

دیگر بمرتبه استحکام برج و باره داشت که کمند و هم بر اطراف او بند گردد خیال مجال مینمورد اما چون از عدم ذخیره خوردنی و مایحتاج دیگر بمرتبه کار بر قلعه نشینان تنگ بود که اکثری پوست بی گوشت و استخوان چار پایان حلال و حرام را قوت از بموت خود می ساختند - خان خانان بمدد اقبال پادشاه کمر همت بر تسخیر آن بسته بود القصد درین هنگامه دوازده و گیسوی سیاهی سه چهار هزار سوار غنیم برای شورش انداختن و فوج پاشاهی را بخود مشغول ساختن نمودار گردید - و هزار سرباره (106) غله مع دوسه هزار پیاده بر قنداز و تیروانداز با لباس سیاه در شب ناز بر شیر حاجی رسیده غلها را نزدیک درچه متصل خندق انداخته چون برق و باد رو بگیریز آوردند و مردم قلعه هجوم آورده جمعی را حائل آب و آتش و تیروندان ساخته و بعضی را مقابل فوج اندرون حصار داشته خورد را برای آوردن غله رساندند - و خان خانان که پیشتر برین تدبیر و اراده دکهنیها مطلع شده جمعی از سوار و پیاده را بیرون خندق تعیین نموده در کمین داشته بود میان هر دو گروه نائزگی قتال و پیکار شعله ور گردید و مردم پادشاهی غالب آمده ذخیره صفت بدست آوردند - و بعده که بهادران جان نثار از سرنو بفکر رواندن نقب و غراهم آوردن اسباب قلعه گیری پرداختند و از عسرت و کسالت فاقه حال بر احشامیان قلعه تنگ گردید رعب و هراس تمام در دل فتح خان راه یافت و اهل و عیال خود را با احوال و انقال بالای قلعه سیوم

محمی بکلا کورت روانه ساخته خود با جمعی از همدمان روز سختی در مها کورت ماند درین حال خیریت خان بیجا پوری و غیره که بطریق مدد در قلعه آمده بودند و از عصرت جان بلب آنها رسیده بود پیغام خفیه نزد خان خانان برای امان جان و راه یافتن نزد عادل شاه فرستادند خان خانان بجان مذمت داشته جواب داد که اگر نوکری پادشاهی اختیار نمائی بمنصب لائق سرانرازی خواهی یاست و اگر پیش عادل خان بروی نامه و خلعت برای آفای تو میدهم - پس خیریت خان وقت شب قابو یافته با دو صد نفر خود را نزد خان خانان رساند و خان خانان در خلوت ضیافت خوانانیده صبح آن خلعت و مایحتاج ضروری راه بار داده و خلعت و نامه عادل شاه مع فرمانی که بدستخط خاص مشتمل بر عفو تقصیرات عادل خان و اراده توجه پادشاه طرف دکهن رسیده بود سر دیوان خوانده پیغامهای وعده و وعید سراپا امید و بیم از طرف خود و حضرت اعلیٰ بر زبان آورده حواله او نمود - بعده که خیریت خان نامه و خلعت برای عادل شاه گرفته روانه بیجا پور گردید خان خانان مشغول تردد تسخیر قلعه گشت - درین ضمن خبر رسید که غنیم از شنیدن روانه شدن مصالح قلعه گیری مع خزانه از برار و برهانپور خود را بر سر راه رسانده لهذا خان زمان را برای تنبیه و گوشمال آن جماعه تعیین نمود و مابین راه وقت رفتن و مراجعت نمودن همه جا افواج غنیم یمین و یسار خان زمان را داشتند و هر روز صحابه و قتال بمیان می آمد و گاه گاه چنان کار بر لنگر پادشاهی تنگ می آوردند که یک دو گروه راه جنگ کنان تا شام طی نمودن دشوار

میگردید - و از هر دو طرف مردم بسیار بکار می آمدند - بعد که خان زمان بخزانة و ذخیره نزدیک رسید از اتفاقات همان روز قریب پانزده هزار سوار بیجا پوری و نظام الملکی دیگر با فوج دکهن ملحق گردید و از هر طرف مدد برای غنیمت می رسید و لشکر عظیم مثل مور و ملخ که تعداد آن نزدیک یک سوار و پیداه می شد فراهم آمدند و اطراف فوج پادشاهی را فرو گرفتند و بکار زار در آمده صدای دارو گیر بفلکها برین رساندند و ولولت رستخیز عجیب بر پا گردید - خان خانان از شنیدن غلبه دکهنها فوج دیگر برای مدد تعیین نمود و از هر طرف عرصه کارزار بر یکدیگر تنگ ساختند و سرهای پیشمار بر زمین غلطان گردید و زمینهای آن دشت از خون مبارزان رزم پرست لاله زار گشت

• بیت •
هو لشکر بهم در خروش آمدند • در دریای خونی بچوش آمدند
تو گفنی هوا لاله بارد همی • ز پران ها زاله بارد همی
اگرچه بمدد اقبال شاهذاهمی خزانة و ذخیره بلا آفت بلشکر رسید
اما نقصان مالی و ضرر جانی بسیار بحال مردم عائد گردید •

درین اوان خبر رساندند که مراری پنذت که از نوکران عمده و وزیر صاحب السیف و القلم عادل خان است با فوج سنگین رسیده با لشکر سابق ملحق گردیده چند کوه زمین را سوار و پیداه زیر بار آورده مقابل رسیده - خان زمان با فوج گران و توپخانه دشمن سوز در برابر فوج دکهن بر آمده از سر دادن بان و تفنگ و انداختن تیر بازار کارزار گرم ساختند - و دکهنها با هیئت مجموعی از هر طرف با بهالهای جان ستان فوج فوج نعره زنان جلوریز رسیده چپقلشهای مردانه و

حمله‌های رسته‌انگه صف ربا نمودند بعد زد و خورن بسیار و کشته شدن سوار و پیاده بیشمار کار بر فوج پادشاهی تنگ آوردند و نزدیک بود که هزیمت بر لشکر خان زمان راه یابد - خان خانان خبر یافته دلیر همت را درون حصار گذاشته خود با همراهان شیرشکار عازم کارزار فوج دکهن گردید و بعد مقابل شدن هر دو فوج دریا موج و بهم پیوستن سرداران صف شکن که اگر قلم را به تحریر تفصیل آن رنجه دارد سرزشته انتظام سخن از هم می‌گسند مجاریات صعب بمیان آمد و غبار دار و گیر بچرخ بوین رسید و از هر طرف سردارهای نامی با چندین هزار آدم جان شیرین بیاد دادند - ازان جمله راجه چندراوت و غیره سه سر فوج نامدار پادشاهی دران کارزار بکار آمدند - و هر ساعت شعله جدال و نائرة قتال اشتعال میگرفت و از جمله حبشیان بدرو و دکهنیهایی ددخو یاقوت حبشی مشهور که بذکر درآمده و از سپه سالاران نام آور بود با جمعی از قبیلک و نبیره خود مرحله پیمای بادیه عدم کردید و برای سفید روئی بیرون بردن جسد آن سیه رویان از معرکه حبشیان و دکهنیان بیدمار بالای کشتهای مزبور کشته گشته پشته جسد گردیدند آخر قادر بر بردن لاش سربازان خود نگردیدند و هر طرف پشتهها از کشتهها نمودار گردید

• بیت •

دولشکر چو مور و ملخ تاخفتند • نبردی چنان در جهان ساختند
جگر تاب شد نعره‌های بلند • گلگیر شد حلقه‌های کمنده
گویند چنان جنگ فیامت آشوب در دکهن کمتر دادند کوتاهی سخن
تا پهر شب صدای نفیر دکهنیا و آواز کوس و کرنای هیبت افزای

بهادران رزم پرست سامعه افروز مبارزان آن دشت و بوم بود بعده
 از هم جدا شده لشکر بادشاهی از ملاحظه غدر فوج دگهن جلوی
 اسپان بدست گرفته باقی شب را بصبح امید آخر نمودند - چون
 خسرو زرین کلاه غلغله افکن انهدام فوج اختران گردید آن بد اختران
 باز از هر طرف نمودار گشته دست و پا زده راه فرار اختیار نمودند -
 و خان زمان پاره تعاقب نموده اسپ و آدم و اسلحه بسیار بدست
 آورد و خان خانان بفتح و فیروزی داخل حصار مفتوحه گردید - چون
 نقبها زیر حصار قلعه دریم تیار و پراز باورت شده بود می خواستند
 آتش دهند با وجود بعضی مردم احشام که بدام عبرت گرفتار
 بودند باتفاق فتح خان پیغام امان جان بهشت یک شب بمیان
 آوردند - خان خانان قبول نمنموده نقب را آتش داد یک برج مع
 پانزده درجه دیوار پرید فدویان جان نثار پروانه وار خود را مقابل
 بارش گول توپ و تفنگ و حقه بان که از بالای مهاکوت میزدند زده
 بحصار درآمدند - و خان خانان نیز با بهادران دیگر داخل احاطه قلعه
 دریم شده حکم بستن مورچال و تردد تسخیر قلعه سیوم همان روز
 نمود - از انتشار خبر وحشت افزای فتح حصار دروم مراری بندت
 و دیگر سرداران عادل شاه و نظام الملکی بار دیگر بقصد پیکار سوار شده
 فوج فوج نمودار گشتند همینکه خان زمان با بهادران خون آشام برای مقابله
 آنها معرکه آرا گردید حرکت منبوج برای دفع بدنامی نموده
 بعده که دانستند که کار قلعه از دست رفته بدل افسردگی تمام لجام
 اسپان برگردانیدند - درین ضمن محل دار خان قلعه دار ترمک نظام
 الملکی که از بیداد فتح خان دل آزرده می بود پیغام سپردن قلعه

بخان‌خانان فرستاد خان‌خانان در جواب نوشت اگر می خواهی نتیجه حسن خدمت از تو بظهور آید مال و عیال ساهوی بدسگل دران جبهان نزدیک بیضاپور متصل قلعه تعلقه تست باید که خود را عامل آنجا رسانده بتصرف در آری و از ثمر این نیکو خدمتی بهره فراوان آندوزی - محل دار خان خود را با همراهان بر سر آن ستاره سوختگان رساند مال و افر مع عیال و دختر ساهو مع مبلغ یک لک و پنجاه هزار هون و چهار صد اسپ و چهار قیل بدست آورد و از غارت و تاراج متفرقه همه همراهان متمتع گردیدند و حقیقت بخان‌خانان معروض داشت - خان‌خانان چو گل شگفته از خوشوقتی در جامه نگیجد و آفرین ۱۰ محل دار خان نوشته مع خلعت و اسپ و جینه روانه ساخته بحضور خود طلبید - و فتح خان ازین خبر دشمن کام خود را باخته و از خدمات این فتوحات دل از دست داده عبد الرسول بحر خود را مع پیغام عجز و نیاز و اطاعت قبول سپردن کلید قلعه فرستاد مهلت یک هفته مع قول امان برای بر آردن عیال خواست خان‌خانان التماس او را قبول نموده نظر بر کمال عسرت و بردشانی او در لک و پنجاه هزار زوبده مع قیلان و کهازان پالکی و دیگر بار بردار همراه عبد الرسول که مخلم ساخته مرخص نموده فرستاد - و بعد از برآمدن فتح خان نوزدهم ذی حجه سال هزار و چهل و سه هجری که پنجاه و هشت روز مدت ایام محاصره کشیدن آن قلعه نه حصار که چرخ دوار چنان قلعه مطبوع با رفعت ندیده مفتوح گردید و خطبه بنام نامی ابوالمظفر شاه جهان بادشاه غازی خواندند و نظام الملک که از صغرس در حبس

فتح خان بود مع دیگر وابستگان بتیید بندهای پادشاهی در آمد -
 گویند از جمله نه قلعه دولت آباد پنج قلعه بر روی زمین نمودار
 و چهار دیگر مدور از سنگ مصفا بر سر کوه است پنجهزار و پانصد
 درعه شاه جهانی که مراد از یک کوه و عشر جریدی باشد دوره
 دارد و ارتفاع آن صد و چهل درعه است - در ایام سابق بنام دهراگیر
 و دیوگیر زبان زد بود بعد که سلطان محمد تغلق چنانچه مذکور
 در آمده قلعه را با اکثر توابع آن ضلع و دکن به تسخیر در آورد
 ساکنان دهلی آباد کرده خود را ویران مطلق نموده به پای این
 قلعه آورده آباد ساخته محمی بدولت آباد ساخت - از آنکه شهر
 و عمارتی که سبب و ظلم آباد و تیار شود عاقبت بخیر نمی باشد
 و از زرد و ویران و خراب میگردد در اندک مدت رخنه و فساد در
 ملک نو بتسخیر آمده سلطان محمد تغلق افتاد - بلکه شهر و ملکهای
 قدیم موروثی از ظلم و سفاکی او از دست رفت جمعی را که
 از دهلی به تکلیف و جور آورده آباد ساخته بود همه بچاذبه
 حب وطن مالوف برخاسته رفتند سلطان علاءالدین بهمنی نیز
 بعد از جلوس خود آن مکان آباد شده تظلم را قابل سکناي خود
 ندانسته گلبرگه را موسوم باحسن آباد ساخته پای تخت خود نمود
 و شهر دولت آباد و پیرانگ محض گردید و سواي قصبه کهرکی آبادی
 نماند و دولت آباد اسم قلعه بزبانها جاری گشت و بهمان نام
 در دفاتر سلاطین دکن موسوم گردید - تا آنکه در عهد سلطنت
 حضرت اعلی بعد تسخیر در آمدن در ایام صوبه داری پادشاه زاده
 محمد اورنگ زیب باهتمام زین العابدین خوافی بتفاوت مسافت

هفت کوره قلعه آبادی عظیم بهمهراوند و محمی بارزنگ آباد گشت
و الحق درین عصر از طرف وفور آب و اعتدال هوا و رنگینی رسته و
بازار پر از اقسام میوه و فواکه شهر مثل او دیگر در دکن نیست مگر
در صوبه تلنگانه فرخنده بنیاد حیدر آباد خجسته بنیاد اورنگ
آباد دعوی همچشمی می نمود که آن هم الحال ویران محض گشته
حاجی محمد جان قدسی در تعریف قلعه گفته • بیت •
حصاری که مثلش ندیدست کس • بود قلعه دولت آباد و بس
فلک را رخ از رفعت پایه اش • کبود است از پرتو سایه اش
بود مملکت را عروس این حصار • که بایش بود از شفق زرنگار
بیدست و ششم ذی الحججه مرده دلکشی فتح قلعه بعرض
حضرت اعلی رسید و خان خانان مع همراهان مورد انواع عفایات
گردید و نصیر خان را خطاب خان دوزان و هزاری و هزار سوار اضافه
عطا فرمودند و خان خانان خان دوزان را مع مرتضی خان برای
محافظت قلعه نگاهداشته قلعه دار تعیین نموده خود بقصد تادیب
دکنیهایی خیره سر عازم ظفرنگر گردید و مقابله و مقاتلهایی
سخت بالشکر دکن میان آمد و ماناجی سردار مشهور بیجاپور
کشته گردید و عادل شاهیه مغلوب هراس گردیده پیغام صلح بمیان
آوردند و سراری که مدار علیه بیجاپور بود فرهاد نام پدر زندوله خان
را برای پیام مصالحه نزد خان خانان روانه ساخت آن سپه سالار
تجربه کار گفتار آنها را از پایه اعتبار و صدق خالی دانسته فرستادهها
را بارنداد بنابراین سرداران دکن از صلح مایوس گردیده باز اتفاق
نموده بامید استخلاص قلعه دولت آباد که شاید از عدم گرد آوردن

ذخیره کاری توانند ساخت و هنوز که مردم پادشاهی از راه و بیراه واقف نشده اند ترده تزییر آمیز آنها پیش رود جلو ریز تا نظام پور رسیدند و مورچالها بسته بمحصار پراختند خان خان از شنیدن این خبر با رسد غله باستعجال تمام طرف قلعیان مرحله پیمای گردید و خان دوران انتظار کومک خان خانان نکشیده و نظر بر قلت جمعیت خود نه نموده از قلعه برآمده مقابله نمود و حملاتی رستمانه و ترده های مردانه بکار برده خصم را از گرد قلعه برداشت اما دکنیها باز اطراف قلعه انتشار نموده گاه گاه شوخی می نمودند تا آنکه خان خانان باز رسد غله رسید و ده هزار گاو ذخیره همه اشیا بالای قلعه فوستاده خود متوجه برهان پور گردید و خان دوران نیز بموجب رسیدن حکم مرتضی خان را قلعه دار مستقل ساخته خود را بصوبه داری خویش بمالوا رساند - درین ایام بعرض رسید که بعضی قلاع تعلقه بکلانه و کنار ساحل که فرنگیان داشتند از ملاحظه آمد آمد قلعه کشایان دست و پا باخته قلعه را خالی نمودند و سیدی فولاد و سیدی مفتاح نظام الملکی که با سه هزار سوار و پیاده در آن ضلع بودند راه فرار اختیار نمودند و راجه بهاری که حارس نواح بکلانه از طرف پادشاهی بود تعاقب نموده فیل و عیال سیدی فولاد را با چهار صد زن و مرد فرنگی با تصویرهای اصنام که در کلیسای نصای می باشد بدست آورده بحضور ارسال داشت و فرنگیان بعضی بشرف اسلام درآمدند و باقی علف تیغ گردیدند فتح خان مع نظام الملک و اموال و انیال که از قلعه دولت آباد همراه محبوسان رسیده بود حکم شد که اموال در سرکار بضبط در آرند و

نظام الملك را در قلعه گوالیار که از خویش و تبار سابق او نیز در آنجا بودند بفرستند و قدم خان را دولک رویه سالیانه مقرر کرده از جمله اموال که ما بحتاج ضروری او بود بدو معاف فرمودند چون لغایت حال پادشاهزاده دارا شکوه و محمد شجاع بمنصب سرفرازی نیافته بودند محمد شجاع را به تجویز خان خانان عوض هفت صد و پنجاه رویه یومیه منصب ده هزاری پنجهزار سوار عطا فرمودند و روانه دکن ساختند بخاطر پادشاه خطور نمود چون در آن ایام مقرر بود که پادشاه زاده را تابعدست مامور نمازند منصب عطا نمی نمودند باوجود پادشاه زاده دارا شکوه پسر کلان را نسبت بهمه پسران بمرتبه عزیز میداشتند که از خود جدا نمودن بر خود گوارا نمی توانستند نمود بعد از منصب یافتن پادشاهزاده محمد شجاع برادر کلان را بعطای منصب بلند آرازه ساختن لازم گردید خلاف دستور بی آنکه خدمت مامور فرمایند بمنصب دوازده هزاری شش هزار سوار و عنایات دیگر نوازم منصب سرفرازی دادند و محمد شجاع را بعطای خلعت و اسپ و فیل مع ساز طلا و نقره و دیگر عنایات مفتخر ساخته سید خان جهان و سید عالم بارهه و راجه جی سنگ و راجه بیتهل داس را مع دیگر امرا همراه داده بعطای اضافه و انعامات سر بلندی بخشیده بدکن مرخص ساختند و بتجویز منجمان فرمودند که بر سواری رتبه از حضور نوبت زنان روانه گردد. درین سال صادق خان میر بخشی ودیعت حیات نمود پادشاهزاده محمد اورنگ زیب را مامور فرمودند که رفته جعفر خان پسر کلان صادق را بحضور بیارند و بتسلیم و ابحتگان دیگر پردازند و بجای صادق خان اسلام خان را

میر بخش می نمودند - بخان دوران حکم صادر شد که نایب در صوبه
مائله گذاشته خود در رکاب پادشاهزاده محمد شجاع رفیقت نماید
و بنام زمینداران برار و بلاگهاگت حکم رساندن مصالح قلعه گیری
صادر فرمودند *

ذکر سال هفتم از جلوس مطابق

سنه هزار و چهل و دو هجری

جشن آغاز سال هفتم بدستور هر سال ترتیب یافت * حاکم
خان دکهنی نظربهر حسن تردد او چنانچه گذشت بمنصب چهار
هزاری دوهزار سوار و عطای اسپ و فیل و شمشیر مرصع و بیست
هزار روپیه سرفرازی یافت اول ماه شعبان مطابق وسط بهمن ماه
الهی متوجه کشمیر بهشت نظیر گردیدند و هر منزل سیرکنان و
شکار امکنان و داد دهان نزول نموده قدغن چنان مقرر کردند که اگر
بوته زراعت بدست تازاجیان یابند کسی آنها را قطع نمایند و صاحب
مال از وجه قیمت او مضاعف بدهند و برای تحقیق و جریب نمودن
زراعت که بحسب ضرور بسبب عبور لشکر و افواج و بهیر از تنگی
راهها بایمال واقع شود امین خدا ترس جز رس ضابط مقرر کردند
که اراضی بیموده وجه نقصان از سرکار برعایا عائد سازند و دران
عهد مطابق حکم بعمل می آمد بحرف و صوت نمی گذشت
بیست و سویم شهر مذکور بدارالملک دهلی رسیده بعد زیارت
بزرگان بلا توقف طرف لاهور مرحله پیدا گشتند چون ششم رجب
بدارالسطنت لاهور شرف نزول فرمودند و یمین الدرله آصفخان که
بخرج بیست لک روپیه عمارت عالی طیار ساخته بود بالتماس

او دران مکان تشریف بردند و شش نگ روپیه از جواهر و دیگر اجناس و نقد پیدشکش نمود بعد نظم و نسق ملکی و ملاقات میان محمد میر که نقد کمالات صوری و معنوی او بسکته قبول دلها رسیده بود و رعایت نمودن مبلغ خطیر بخدمه و مستحقان خانقاه از لاهور که تا بیست و پنجم ماه مذکور درانجا توقف واقع شد طرف کشمیر کوچ فرمودند و با وجود از ملاحظه تنگی راه کشمیر پادشاه هزارا با آصف خان و دیگر امرا حکم شده بود که بمرور و خاطر جمعی از کتله عبور نمایند بعد ازان خود روانه شدند و نسبت بسفرهای دیگر پادشاهان لشکر بسیار آسوده گذشت باز خالی از هرج و تصدیح نبود چنانچه از جمله اشعاری که محمد جان قدسی در ماده راه پرتعب کشمیر گفته چند بیت نوشته می شود *

* بیت *

معاذ الله ز راه پیر پنجال • که مثلش دیده کم چرخ کهن سال
 سراپا گشته حیرت چرخ والا • که راه این کوه را چون رفت بالا
 بود مشکل گذشتن زمین راه تنگ • درین راه راه روزنشی است بر سنگ
 گروهی دست از جان برنشانده • درین راه چون گره بر تار مانده
 ز قطع راه بسر غلطیده بکسر • چنان کز رشته بگسسته گوهر
 الحاصل هیجدهم ذی حجه در منزل بهشت مشاکل خان پور که
 پنج گروهی کشمیر فرانس نظیر است شرف نزول فرمودند و در تلافی
 رنج راهها که اسباب عیش و تنعم مهیا گردید دیگر دران مکان تهنیت
 نشان همه روی زمین پر از لاله و ریاحین و اشجار سراپا بهار و اثمار
 رنگین و انهار و چشمهای زلال و شیرین بنظر می آمد اگر خواهند
 بصفت و نور فواکه و گلزار و سبزه زار آن قطع زمین زبان خامه را شیرین

سازد یا بوصف رود و سرود و نغمه پردازي دلبران شوخ شنگ آن
 معدن راگ و رنگ پردازد سرشته انتظام اختصار کلام بحال نمي
 مانند افصح الشعرا عرفي اگرچه در تعريف آن سرزمين در آبدار
 بسيار سفته اما درين بيت عالم عالم مضمون درج نموده • بيت •
 هر سوخته جاني که بکشيم در آيد
 گرم رخ کباب است که باهال و پر آيد
 و از جمله اشعار ملا طغراي مشهدي در وصف گل و لاله زار آن
 مکن جنت نشان چند بيت بتحرير مي آرد • بيت •
 گل و سنبل درين گلشن بناشد • بهار اينجا بهشتي آشنا شد
 شفق سر جوش رنگ لاله زارش • فلک یک پشته سبز از بهارش
 نداند مرغ اين گلشن رميدن • نگردد سبزه اش سيرا از دميدن
 کشيده کوهها از سبزه خاک • بجوش سبزه و گل سر بر افلاک
 بجاي قلّه کوهش رسیده • که رنگ از چهره رفعت پریده
 زموج لاله از بس خورده پهلو • بود راهش بصد باريکي مو
 ز طغيان گل و سنبل بگلگشت • نه کوهش مي شود معلومني دشت
 زمين گل آسمان گل بجزو بر گل • نمانده در عدم گوني دگر گل
 سرود و حسن اينجا هم عنانند • گل و مي هر دو جنس یک دکانند
 ترنم ريز هر سو خوش خرامي • بپاي نغمه در سير مقامي
 بمطربني دل اينجا بسته دارد • که یکدم بي لب او بر نيازد
 حاصل کلام حضرت اعلى در هر هفته و هر صبح و معاد باغهاي
 دلکشي آن سر زمين سير و تفرج مي نمودند و بکار بزم نشاط مشغول
 بودند درين اثنا بعض رسيد که اهليگ پادشاه زاده محمد شجاع

صبیه میرزا رستم صفوی بعد از تولد شدن دختر برومیه جاویدان شتانت از پیر معنی سیر و شکار آن مکن ناگوارا نمود و دختر را مسوی به دلپذیر باتو بیگم ساختند - بعده که پادشاه زاده محمد شجاع داخل دارالسرور برهانپور گردید چون قلعه پرینده که از اعظم قلاع نظام الملکی گفته میشود و اعظم خان در محاصره آن تصدیق اوقات نموده کاری نساخته برخاسته بود و بعد آن عادل شاه آن قلعه را بمبلغ سه لک هون که باآقا رضوان قلعه دار آنجا داده خریدده بتصرف سیدی فرجام نام فرستاده خود وا گذاشت و توی ملک میدان را که در پرینده بود به بیجا پور طلب داشت گویند که بدان کلانی و خوش ساخت تویی دیگر کم شنیده شده و آدم مسلح بفرای دران توب می نشست و این توب در ابتدا در قلعه احمد نگر بود از تبدیل وضع روزگار سیدی عنبر از احمد نگر بقلعه پرینده فرستاده نگاهداشت بعد رسیدن پادشاه زاده محمد شجاع به برهانپور که خان خانان آمده ملازمت نموده اول همین مصلحت قرار یافت که لشکر برای تسخیر قلعه پرینده تعیین نمایند پادشاهزاده نظر بر ایام جوانی و ناکرده کاری خود بدون سرانجام معقول قلعه گیری با خان خانان و خان زمان متوجه تسخیر قلعه مذکور شد و به ملکانپور رسیده خان زمان را با دیگر امرا و راجه جیسنگه بطریق هر اول مع مصالح قلعه گیری رخصت نموده امر فرمودند که مابین راه همه جا که تعلقه بیجا پوری باشد بناخت و تاراج در آرزو و جا بجا تهاه مقرر کرده روانه ساختند درین ضمن خبر رسید که ساهو بهوسله یکی از خورشان نظام الملکی را که در یکی از قلاع محبوس بود

بفست آرزاه با جمعی از واقعه طلبان ماده فساد ساخته نواح ظفر
نگر را تاخته خواص خان را با سه هزار سوار برای تنبیه او تعیین نموده
فرمودند که بعد از اخراج از ملک چهار کونده را که وطن بهوسله
گفته می شود تاخت و غارت نماید درین اوان شهرت یافت که
زندگانه خان با مراری و غیره چهار سردار عمده و فرج سنگین از طرف
شاه بمدد قلعه پرینده رسیدند و خان زمان که نزدیک قلعه رسیده
بود از شنیدن خبر فوج دکهنیها یک گروهی قلعه کنار ناله کم آب
لنگر اقامت نموده به بستن مور چال و کندن نقب مردم تعیین
فرموده خود بفوج بندی برای مقابله پرداخت و قبل از رسیدن
کومک بیجاپوری مردم قلعه گاه بیگاه برآمده بر مور چال ریخته دست
برد نمایان می نمودند درین ضمن روزی گولی تفنگ بر چشم
سیدی فرجام بد سرانجام قلعه دار در وقت نگاه کردن از سوراخهایی
حصار رسید کار او را تمام ساخت و قلعه دار لاحق دیگر فرستاده عادل
شاه نارسیده بقلعه دار سابق پیوست - بعده که پادشاهزاده پورگنه بدر
رسید خان دوران از مالوا به مدد رسیده با جمعیت شایسته رفیق و هم
مصلحت کار گردید اوائل رمضان پادشاهزاده سه گروهی قلعه رسیده
دائره نمود هنوز خیمها برپا نه نموده بودند که فرج غنیم از
اطراف نمودار شده بشوخی و زدن کهی پیش آمدند و بوز دیگر
که غلبه فوج خصم برکهی رسید خان خانان از شنیدن مغلوب
گردیدن لهراسپ پسر خود با حکیم خوشحال که همراه کهی بودند
مع خان زمان مستعد کار زار گردیده چون بمیدان رسید جمعیت
غنیم بمقابل آمد و بعد ترده سرداران فوج پادشاهی دکهنیها جنگ

بگریز نموده خان خاتان را طرف فوج کلان خود کشیدند و تا خان خاتان خبردار گردید اطراف او را فرو گرفته کار برو بمرتبۀ تنگ آوردند که زنده از آنجا بر آمدن محال می نمود همچنان چار طرف خان زمان را فرو گرفتند چون خان دوران در ابتدای شهرت شورش بر فیمل سوار شده در مکان خود استاده جاسوسان برای خبر تحقیق نمودن قابوی ریختن بر سر اعدا تعیین کرده انتظار خبر واقعی میکشید بعد از شنیدن غلبۀ خصم که سه فرج ساخته یک فوج بر سر خان زمان رسیده برو عرصه تنگ آورده و قریب ده دوازده هزار سوار غنیم خان خاتان را محاصره نموده اند هیچکدام بدمدوم نمیتواند رسید و یک فوج کرمکی غنیم اطراف فوج پادشاهی را دارد و جمع کثیر از مردم همراه خان خاتان با راجه موهن داس بکار آمدند خان دوران خبر یافته جلو ریز خود را بمدد خان خاتان رساند وقتی رسید که فوج دکن بر سر جمعی که بکار آمده و زخمی افتاده بودند هجوم آورده می خواستند از میان فوج برداشته بفرند و بعضی غیرت طلبان با قام و ننگ چون شیرازیان در آن دریای خون غوطه زده صد راه آن جماعه گردیده بودند خان دوران در آن حال رسیده هنگامه کار زار گرم ساخته چپقلشهایی صف ربا بگر برد و هلی و هوی مردان و نعرهای زهره شکاف مبارزان بپرخ برون رسید

ز بس نعره گامد برون از کمین • فرو افتاد آسمان بر زمین
خان دوران خود را بر مقتولان رسانده جمعیت مخالفان را از اطراف
بنات النعش ساخته نعش مردها را با زخمیان نیم جان از میدان

: شاه جهان پادشاه (۱۶۶۸) سنه ۱۰۴۳
 بر داشته بر اسپان بسته بمدد خان خانان صفان تاقست و خان خانان
 تقویت یافته ازان تهلکه جان بر گردید و از دست پرن مبارزان
 صف شکن و حمله شیردلان فیل افکن خصم رو بفرار آورد درین
 ضمن که پادشاه زاده از شنیدن آن جنگ مغلوبه سوار فیل شده
 رو بمعرکه آورده بود خان دوران و خان خانان رسیده خبر هزیمت
 مخالفان رسانده مانع آمدند و پادشاه زاده بر حقیقت اطلاع یافته
 زبان بآفرین خان دوران کشاد و هر روز فوج دکهنی بشوخی تمام
 پیش آمده بر موچال و کهی میربخند و مردم پادشاهی بکار می
 آمدند و کهی گاه سالم و گاه نصف بلشکر میرسید روزی از روزها که کهی
 باز کرده رو بلشکر روانه شده بودند و فوج غنیم اطراف کهی را محاصره
 نموده از هر دو طرف جنگ کفان می آمدند یکبار بان آتش بار
 بر شتر پراز گاه رسیده بمدد باد رو برودر گرفت و از شعله آن بشتراان
 دیگر رسید تا خبردار شدن اکثر از فیان و شتران سراپا شعله آتش
 گشته سوختند و شور و غاغله عظیم برخاست غنیم فرصت غنیمت
 دانسته بر باقی جانور و آدم کهی دست یافت و غالب آمده
 نگذاشتند که پرگاه به لسکر برسد خان خانان خبر شنیده سوار گردید
 و کار بجائی رسید که پادشاه زاده نیز سوار شد خان خانان شنیده
 متصل هم مردم روانه مانع آمده پیغام داد که هر جا رسیده اند
 نیل سواره استقامت باشند تا خبر مابندهای جان فشان برسد غنیم
 از شنیدن سواروی پادشاه زاده و خان خانان و نمودار شدن نشانها
 پارگ شتران را گشته و بعضی را ریحمانهای بار آنها بریده با خود
 گرفته فرار نمود چند فیل و شترهای هیمه و جانوران نیم سوخته را

برگردانند و باز هر روز شوخی می نمودند و کار بر لشکر پادشاه زاده تنگ آوردند تا آنکه روزی خان خانان مصلحت نمود که آخر شب فوج پادشاهی سوار شده غافل خود را بر بنگاه دکهنیها رسانند از سبب مخالفت سرداران و حسد میان هم خبر بغنیم رسید و تا رسیدن فوج پادشاهی که پسر روز برآمده نزدیک بنگاه آن جماعه رسیدند دکهنیها بهیر را باز کرده بدستوری که تا زمان حال دارند چند سردار با بهیر روانه ساختند و باقی فوج آراسته در مقابل افواج پادشاهی مستعد کارزار گردیدند بنابر آن آنچه مرکوز خاطر بود صورت بدست مگر آنکه پاره گاوان غله که از سنگینی بار مانده بودند با چند شتر و گاو کهی که بیخبر از کهی برگشته بودند بدست مردم پادشاهی افتاد وقت مقابله که راجه جیسنگه را با فوج بیجا پوری مقاتله رو داد و کار زار صعب بمیان آمد مرده جوی نام سردار نام آور دکهنیها که از سابق زخمی بود با معدود چند اسیر سر پنجه تقدیر گردید - درین اوان خبر رسید که کاکا پندت نوکر عمده خان خانان با رسد غله نزدیک لشکر رسیدند و فوج دکهنیها برای سد راه او گردیدن سوار شده اند خان خانان بشاه زاده گفت که همراه کاکا پندت آن قدر جمعیت است که از عهد دکهنیها براید اما درینوقت که فوج آنها به دور رفته بر بهیر آن جماعه سواری بایند نمود و در فکر تعیین فوج شدند پادشاه زاده فرمودند که ما خود هم سوار می شویم میخواستیم سیر فوج دکهنیها نمائیم لهراسپ را مع جگراج و غیره سه چهار امیر در بنگاه گذاشته با باقی فوج بر بهیر خصم سواری نمودند دکهنیها خبر یافته بدستور اول بهیر را باز کرده چهرها

را آتش زده خود مستعد کارزار گشتند و بعد رسیدن فوجها جنگ
 صعب بمیان آمد آنچه از طرفین مردم پمپار گشته شدند اما از
 طرف مخالفان جمع کثیر اسیر و قتل گردیدند و مراری پندت زخمی
 شده از اسب افتاد باز دکهنیها از معرکه بدر بردند بادشاهزاده به
 بتگاه خود مراجعت نمود از آنکه میان خان خانان و خان دروان که
 هر دو سردار صاحب داعیه بودند نفاق بمیان آمده بود و خان دروان
 اکثر حرفهای سبک اینکه من خان خانان را از جنگ اجل
 دهائی داده جان و آبروی بباد رفته اورا بخشیدم بر زبان می آورد
 و روز بروز زیاده مالد نزع میگردد و سپاه نیز از سختی ملوک
 خان خانان شکمی بودند هر تدبیر و منصوبه که خان خانان می نمود
 خبر بمخالفان می رسید و آنها در مدافعه میکوشیدند و سعی
 در تسخیر قلعه فائده نمی بخشید هر چند کویچه سلامت و نقب
 پیش می بردند محصوران بران اطلاع یافته از اندرون در خرابی آن
 میکوشیدند با وجود پراندن یک طرف بار بار برج که بار باروت از
 اندرون قلعه دزدیده بودند فائده مترتب نشد و از کمی گاه و هیمه کار
 بر لشکر تنگ گردید چار پای سواری و بار بردار از بی علفی
 و تاخمت غنیم بمیاز تلف شدند لهذا پادشاه زاده بمصلحت
 خان خانان از پای قلعه برخاسته متوجه برهان پور شد - در مدت
 محاصره هفت ماه که اوایل ماه فی حجه دست از محاصره
 برداشتند آدم و جانور بی شمار ضائع گشتند و تا نزدیک رسیدن
 برهان پور دو بار غنیم نزدیک قصبه بیدر نمودار گردید و دست و
 پای نمایان زده بعد که جمع کثیر از هر دو طرف کشته شدند

دکهنیها بمکن خود رفتند •

چون مراجعت نمودن پادشاه زاده محمد شجاع ناکام بعرض رسید پادشاه زاده را باخان خانان و دیگر همراهان مغضوب ساخته طلب حضور نمودند •

اواخر ربیع الاول بعد از غراف سیر باغات کشمیر متوجه لاهور شدند - بمنزل بهنجر که رسیدند بعرض رسید که مسلمانان این سرزمین که بجز کلمه توحید خواندن که پی بمعنی آن هم نه برده اند از راه و رسم اسلام بیخبرند و بکفار مختار میدهند و نسبت دو طرفه مینمایند در منع آن حکم تهدید آمیز صادر شد - و بعد رسیدن سرحد پنجاب جمعی استغاثه نمودند که بعضی کفار شدید فخران و زنان مسلمین را بچپر در خانه انداخته در خرابی مساجد کوشیده اند • حکم شد آنها را مقید ساخته اگر توبه نموده بشرف اسلام در آیند بعقد جدید عورات را بآنها واگذارند والا بقتل آورده خانه و مال آن جماعت بضبط در آورند و مساجد را بدست همان طائفه بتعمیر در آرند و بتخانهای آنها را مسمار سازند •

درین اوان خبر رسید که خان زمان از خان خاندان رنجیده بحضور رسیده و متصل آن خبر واقعه مهابت خان خان خاندان از آزار ناسور معروض گردید (زمانه آرام گوشت) تاریخ یافتند ازین مقوله تاریخ مدح و ذم صاحب طبعان بسیار گفته اند •

ذکر سال هشتم از جلوس مطابق

سنه هزار و چهل و چهار هجری

چشم آغاز سال هشتم از جلوس منعقد گردید و هر یکی

را آتش پایه و نصیبه خود بفیض رسید - پنجم جمادی الاخری داخل
 امدار السلطنت لهور شدند سرکار بیجاگده و بدر بار و بعضی محال
 سرکار هاندیه که متصل سرحد مالوا و احمد آباد کنار آب فریدا و
 قتی بود حکم شد که داخل صوبه خاندیس نمایند و سابق برای
 صوبه خاندیس و برار یکت صوبه دار مقرر می شد فرمودند دو صوبه دار
 نمایند و صوبه بالا کهات نظام الملکی تازه مفتوح گشته را که تا
 سرحد کنار دریا و ساحل کوکن بجمع یک ارب و بیست کرور دام
 بود برخان زمان پسر خان خانان مقرر فرمودند و صوبه برهان
 پور را که بعضی از محال پایان کهات برار داخل نمودند بعد
 خان دوزان مقرر ساختند پادشاه زاده محمد شجاع از دکن آمده
 ملازمت نمود پادشاه زاده محمد اورنگ زیب را که پانصد روپیه
 پومیه داشت بمنصب ده هزاری چهار هزار سوار مع لارمه منصب
 عنایت فرمودند - چون فساد ساجو در ملک تازه مفتوح گشته دکن
 متواتر بعرض میرسید تجویز فرستادن پادشاه زاده محمد اورنگ زیب
 بدکن بمیان آوردند بخان دوزان و خان زمان احکام صادر شد که
 خود را تا رسیدن پادشاه زاده بصوبه دکن رسانده در تنبیه و
 استیصال نظام شاهیه گوشند چنانچه بعد از عرض رسیدن استیلائی
 دکنیان بلا فاصله خبر رسیدن خان دوزان از مالوا به برهانپور و تعیین
 نمودن افواج برای گوشمال نظام شاهیه و بعد محاربات صعب منکوب
 و مغلوب ساختن و از پای قلعه سرخیزاندن آن گروه معروض گردیده
 هفتم شعبان المعظم از لهور کوچ سمت دارالملك دهلی فرمودند
 و سرسواری بدیدن زیده حق آگاهان روشن ضمیر میان محمد میو

و دیگر بزرگان رفته و فاتحه استمداد از مزار برگزیدگان دین حاصل نموده رایات توجه بمنزل مقصود بر افراشتند - وسط رمضان باغ کنار دهلی را از نزول رایات رونق و بلا بخشیدند - مزدا تولد فرزند در خانه دارا شکوه بعرض رسید مسمی بسلیمان شکوه ساختند و بعد زیارت قبر جنت آشیانی و دیگر مزار بزرگان متوجه دارالخلافه شدند - چون سه چهار جشن ضمیمه بهم اتفاق افتاد اولاً تحت مرصع که مجملی از خرج مبلغ و جواهر آن بزبان فلم خواهد آمد و ساعت جلوس بران روز نو روز مقرر شده بود دوم عید سعید فطر رسید سوم بزم طرب افروز ولادت شاه زاده سلیمان شکوه ضمیمه آن گردید روز دوم عید داخل دارالخلافه اکبر آباد شده طرح جشن انداختند و بکار پردازان حکم آرایش بزم بهشت مشاکل نسبت بهر سال زیاده فرمودند از انجمله یک اسپک منجمل زرباف که بخرچ یک لک و ده هزار روپیه در مدت سه سال در کارخانه احمد آباد تیار شده بود موافق اداره آن دیگر فرش و ما یحتاج آماده گردید از بساطهای زرین و آئین بندی رنگین در دیوار شیشه طلا گشت و تحت مرصع بخرچ یک کروڑ روپیه که صد و سی هزار تومان عراق باشد و در مدت هفت سال اتمام یافته بود از انجمله چهارده لک روپیه را طلاقی جواهر بیش قیمت دران بکار برده بودند رونق افزای آن بزم گردید - محمد جان قدسی در تعریف تحت گفته •

زهی فرخنده تخت پادشاهی • که شد سامان بتایید الهی
فلک روزی که میکردش مکمل • زر خورشید را بگداخت اولی

رساند گریز فلک خود را بهایش • دهد خورشید و مه را رو نمایش
دهد شاه جهان را بوسه برپای • ازان شد پایه قدرش فلک ساری
چو تاریخش زبان پرسید از دل • بگفت (اورنگ شاهنشاه عادل)
چون پادشاه خورشید منزلت بران تخت فلک رفعت جلوس نمود
از اطراف نغمه پردازان حور منال و رامشگران پری تمثال باصول
گوناگون برقص در آمدند و سلاطین و امرا بهزاران زبان شکر گوین
تسلیمات تهنیت بتقدیم رساندند و جیب و دامن مراد عالمی
مالامال گردید شعرا و صلحا و ارباب طرف خرم خرم زر ذخیره
اندوختند و مهر و ماه برای نظاره جشن آن خسرو خورشید کلاه
سراز در ریچه مشرق بر آورده در مجمر فلک سپند اختران سوختند
و بدین ترانه مترنم گردیدند •

• بیت •
جشنی بهزار دل فروری • اختر همه در سپند موزی

ایام بدل نشاط امروز • همچون شب عید و صبح نور

• بیت •
و فلک بهزاران زبان میگفت

همین بس وصف این فردوس آئین • که باشد جلوه گاه خسرو دین
بذوق جشن نو روزی نقاره • گلو از صوت بلبل گشت پاره
نفیر و کرنا گشتند دم ساز • سرو زبر و بم شد هر طرف ساز
آنچه به پادشاه زاده و زمین الدوله و دیگر امرا بانعام درآمد و هر آنچه
فخر و نثار از نظر گذشت در تحریر تفصیل آن قلم را آنچه نداشته
بدین اکتفا می نماید که از ساعت تحویل تا روز شرف نوروز روز
دست و دل آن پادشاه دریا دل در ایثار ز و گوهر حکم بجزوگان
داشت و فقیری نماند که صاحب نصاب نگردید و غنی نبود که